

جابه‌جایی‌های عظیم فرهنگی - اجتماعی و جنبش زندگی روزمره در ایران



عباس کاظمی

مقدمه

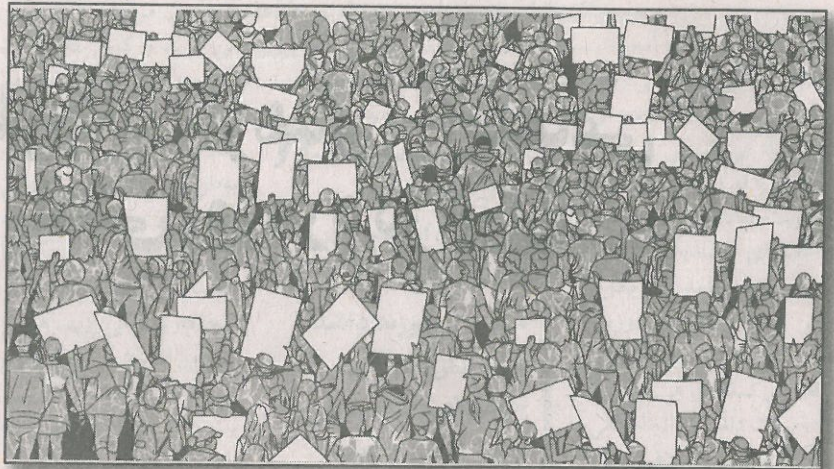
اعتراضات سیاسی در دهه ۹۰ ضربه‌های پرشتاب‌تری یافته است، به همراه آن جنبش خرد زندگی روزمره نیز بی‌قراری‌هایی داشته است. در جریان اعتراضی که بر سر مرگ مهسا امینی اواخر شهریور ۱۴۰۱ شروع شد و تا زمان نوشتن این متن همچنان ادامه دارد، با تبدیل نوعی جنبش زندگی روزمره آرام و پیش‌رونده^۱ به سطحی رادیکال روبه‌رویم. جنبش زندگی روزمره از همان دهه ۶۰ نشانه‌های خود در **دفع** از امر معمولی را در اشکالی چون مصرف ویدئو و پوشیدن لباس جین نشان داده بود (نگاه کنید به امر روزمره در جامعه پسانقلابی، ۱۳۹۵). در دهه ۷۰ پوشش و سبک زندگی در کنار ماهواره به مسئله مهم‌تری تبدیل شد و در دهه ۸۰ انواع جراحی‌های زیبایی، بدنسازی، مد، وسایل آرایشی (شهابی، ۹۱۳۸)^۲ و مصرف محصولات متنوع فرهنگی و اقبال بی‌نظیر از ویلاگستان فارسی و بعد فیس‌بوک، شکل جدیدی به تحولات در زندگی روزمره بخشید. اشکال مقاومت فرهنگی در دهه ۹۰ از سطح خلاقیت کنشگران فردی (دهه‌های ۶۰ تا ۸۰)، خارج شد و به جماعت‌های فرهنگی (برای مثال تجمع جوانان جلوی کوروش‌مال) کشیده شد که معطوف به زندگی بود. با این حال، جماعت‌هایی اغلب کوچک اما متکثر که از خلال مقاومت فرهنگی در برابر کسالت و ملال روزافزون زندگی روزمره در دهه ۹۰ نقش‌آفرینی کردند زیر سایه تحلیل‌های کلان اقتصاد سیاسی به محاق رفتند.

اعتراضات پراکنده و ریزوماتیکی که از مرگ مهسا امینی شروع شد به برجسته‌سازی مسئله حجاب و گشت ارشاد کشیده شد. بعد به مناقشه بر سر آزادی پوشش و در نهایت آزادی سبک زندگی امتداد یافت. تا اینجا حاملان اصلی این اعتراض در خیابان دهه هشتادی‌ها و تا اندازه‌ای دهه هفتادی‌ها بودند. حضور آشکار دانش‌آموزان و نوجوانانی که تا چند ماه پیش غیرسیاسی و بی‌تفاوت تعبیر می‌شدند

شکاف عظیمی در تحلیل‌های پیشین ایجاد کرد. اکنون مسئله این است که مصرف‌گرایان دل‌مشغول بدن، زیبایی و سبک زندگی چگونه می‌توانند در جلوی صف اعتراضات بایستند؟ دانش‌آموزان و دانشجویان و سایر جوانان در کنار یکدیگر در جست‌وجوی معنای خود از زندگی برآمدند و امر بسیار معمولی را (مانند غذا خوردن مختلط در سلف یا آزادی پوشش) با امر بسیار رادیکال گره زدند. با این حال، دامنه اعتراضات به سرعت فراتر از فرهنگ جوانان و حتی «جوانی جنسیتی‌شده» پیش رفت، نه تنها با مسائل انباشته‌شده زنان پیوند یافت بلکه جنبه‌های قومیتی و مذهبی نیز پیدا کرد و با لایه‌های رسمی‌تر و عربان‌تر نارضایتی از جمله فساد گسترده و ناکارآمدی گره خورد. به نظر می‌رسد جنبش اعتراضی متأخر از لایه‌های متعددی برخوردار است و به‌سادگی به چنگ تحلیل نمی‌آید. ای‌بسا محققان به ابزارهای بیشتری از آنچه تاکنون از آن بهره می‌بردند نیاز دارند، و مدل‌های مفهومی و تحلیلی جدیدی نیاز است تا بتوانند پیچیدگی موجود در اعتراضات را درک و تحلیل کنند. با توجه به این نکته که پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی، امری رابطه‌ای‌اند باید آن‌ها را در ارتباط با سایر پدیده‌ها به شکل در زمانی و بر زمانی درک کرد، این پدیده نیز امری پیچیده، ناپایدار، غیر ملموس، سخت‌فهم و متکثر است و در کنار همه این‌ها مانند موجودی زنده، امری پویا و در حال شدن است. از این رو، نویسنده این تحلیل معترف است که از فهم ابعاد مستمر و دگرگون‌شونده این پدیده ناتوان است. باید توجه کرد آنچه در برخی استان‌ها از جمله کردستان و سیستان و بلوچستان رخ داده، نیازمند برجسته‌سازی و افزودن مؤلفه تبعیض مضاعف قومیتی-مذهبی است که خارج از چارچوب تحلیل این نوشتار است.

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

اعتراضات اخیر به بهانه گشت ارشاد شروع شد، اما به سرعت به سطح کلان‌تر مطالبات ارتقا یافته است. به تعبیر تد رابرت گر (۱۳۸۸) در کتاب چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، نارضایتی همیشه وجود دارد و باید دید چه چیزی اعتراض را ممکن می‌کند؟ تحقیقات جامعه‌شناسان که از انتهای دهه ۷۰ به‌طور منظم انجام شده است، تصویر نارضایتی و ترک برداشتن هژمونی مسلط در جامعه را نشان داده است. موج اول (۱۳۷۹) و دوم (۱۳۸۲)^۳ «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» به این دلیل که مردم در این دو موج نگاهی بدبینانه به جامعه و وضعیت پیش‌روی خود داشته‌اند، نگرانی‌های اولیه‌ای در میان جامعه‌شناسان و سایر تحلیلگران از وضعیت جامعه ایجاد کرده بود. یوسف ابادری (۱۳۸۱) همان دوران، در مجله آفتاب برخی از ابعاد فرسودگی جامعه را به ما نشان داده است.^۴ پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج سوم نیز دارد^۵ که آن را در سال ۱۳۹۴ دفتر طرح‌های ملی انجام داده است. در پاسخ به مهم‌ترین دغدغه و نگرانی در مجموع ۵۸/۴ درصد مردم مسائل اقتصادی از قبیل بیکاری، اشتغال، مشکلات اقتصادی، مسکن و فقر را مثال زدند. همچنین در خصوص آینده‌نگری نسبت به فاصله ثروتمندان و فقرا حدود ۶۳/۹ درصد مردم معتقد



بوده‌اند که وضع مردم بدتر و فاصله میان فقیر و غنی بیشتر خواهد شد. اغلب پیمایش‌های ملی، دو مجموعه از نگرانی‌ها را بین مردم نشان دادند: اول اقتصادی (مجموعه‌ای از مسائل بیکاری، معیشت و مسکن) و دوم اجتماعی (احساس بی‌اعتمادی، دروغ‌گویی، ریاکاری، چاپلوسی). در سال ۹۷ گزارش آینده‌بان فهرستی از مسائل کشور را گزارش کرده است^۲ که مؤید تحقیقات انجام‌شده جامعه‌شناسان است. هفت بحران عمده جامعه از نظر این گزارش عبارت‌اند از: بحران تأمین آب؛ بحران ناکارآمدی عملکردها؛ بیکاری؛ فرسایش سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی؛ فساد گسترده؛ مرکزگرایی از الگوهای هنجاری رسمی؛ و ناهنجاری‌های ساختاری اقتصاد ایران. با این شرح مجمل از مسائل عمده اجتماعی ذکرشده می‌توان درک کرد چرا زمینه‌های نارضایتی در شکل گسترده، ظرف چندین دهه در ایران، فراهم شده است بدون آنکه راهی برای حل مسائل در پیش‌روی جامعه قرار داده شده باشد. این مردم انتظاراتی حداقلی از حاکمیت داشتند (اداره کردن درست جامعه) و خودشان نیز کوشیدند از طریق انتخاب‌های خود در صندوق رأی، فرصت لازم را به گروه‌های سیاسی مختلف بدهند، اما به نظر می‌رسد روند زمانه، به سمت تشدید نارضایتی‌ها بوده است.

در پشت لایه‌های اولیه نارضایتی‌ها، تحقیقات پیمایشی به درون اشکال جزئی‌تر آن راه نیافته است. نارضایتی که علاوه بر عوامل یادشده در بالا به آزادی در انتخاب سبک زندگی و اختیار کردن آزادانه عرصه‌های معمولی زیست روزمره مربوط می‌شود. در طول چند دهه اخیر، نیروی پیش‌برنده زندگی برخلاف لایه‌های روین، مقاومت را در اشکال نرم‌تر، درون متن زندگی به جلو برد و علی‌رغم توفیقات تدریجی تجربیات دردناکی را هم از سر گذرانده است، تنها یک نمونه آن تجربه رویارویی با گشت ارشاد و جرمه‌های کشف حجاب در خودروهاست که به انباشت پنهان خشم و تراکم احساس حقارت

در جامعه منجر شده است. با این همه، گویا اینک به زمان تلاقی همه اشکال نارضایتی‌ها در سطوح خرد و کلان به یکدیگر نزدیک شده‌ایم. در این نوشتار می‌کوشم از طریق پنج جابه‌جایی عظیمی که در یکی دو دهه اخیر در ایران رخ داده است، تصویر بزرگ‌تری از تحول جنبش زندگی روزمره ارائه دهم: جابه‌جایی سنی؛^۳ جابه‌جایی نسلی؛^۴ جابه‌جایی جنسیتی؛^۵ جابه‌جایی جمعیتی؛^۶ جابه‌جایی در گروه‌های مرجع؛^۷ و جامعه شبکه‌ای شده.

جابه‌جایی سنی

سن، هنگامی که صرفاً بر یک فرد یا گروه مشخصی اشاره داشته باشد ممکن است نمود علمی مهمی نداشته باشد، اما اگر از بعد جامعه‌شناسانه بخش قابل توجهی از جامعه را دربرگیرد، می‌تواند تأثیرات بلندمدت‌تر و عمیق‌تری در جامعه داشته باشد. بدین معنا، مختصات جمعیت‌شناختی می‌توانند تحولی کیفی در زندگی ایرانیان را شرح دهند. از سال‌ها قبل، جمعیت‌شناسان پیش‌بینی کرده بودند بین سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۵ دوره میانسالی جمعیت را در کشور تجربه می‌کنیم. این در حالی است که ایران از ۱۴۱۰ به بعد جامعه‌ای سالخورده خواهد بود. این جمله به نظر ساده می‌آید، اما جامعه‌شناسان باید بر پیامدهای اجتماعی عظیم آن دقت بیشتری کنند.

یکی از کوچک‌ترین نتایج آن این است که جمعیت فعال در انقلاب ۵۷ حتی اگر جوان بوده باشد و در حوالی سن ۲۰ سال، امروز در بهترین حالت ۱۰ درصد جامعه ایران را شکل می‌دهد و جمعیت بالای ۶۵ سال ما تنها ۶ درصد از کل جمعیت را شامل می‌شوند (۵ میلیون نفر). به عبارتی نسلی که انقلاب کرد اینک حجم کوچکی از جامعه را شامل می‌شود و ایده‌هایش که همچنان بر کلیت جامعه مسلط است غیرهژمونیک شده است (و این غیرهژمونیک شدن ایده‌های مسلط یکی از چالش‌های اصلی جامعه سیاسی امروز است).^۸

همین‌طور، جمعیتی که به دلیل قلت سن، نظاره‌گر انقلاب و سال‌های اولیه پس از آن بوده است اکنون میانسال است و اینک، بخش مهم جامعه یعنی ۴۴ درصد جمعیت (۳۵/۸۰۰ میلیون هزار نفر) را شامل می‌شود. این در حالی است که نسل جوان و نوجوان ما (۱۵ تا ۲۹ سال) صرفاً ۲۰ میلیون نفرند. بدین ترتیب، ساختار جمعیت ایران در برهه انقلاب از کودکی و جوانی به سمت میانسالی در زمانه کنونی میل پیدا کرده است و این میانسال شدن ساخت جمعیت، به تحول کیفی ازجمله جابه‌جایی مفهوم گذشته با آینده، تحول کیفی در مفهوم امید، تحول در مفهوم آرمان و واقع‌گرایی، عقلانیت و محافظه‌کاری بیشتر منجر شده است. می‌توان این تفاوت کیفی را از سه زاویه گذشته، حال و آینده و تغییر جایگاهشان نسبت به نسل جوان نشان داد.

ابتدا اینکه، جامعه میانسال در مقایسه با جامعه جوان، نگاهش به آینده متفاوت می‌شود، به معنایی آینده‌اش با زمان اکنونش قرابت می‌یابد، وقتی به آینده نگاه می‌کند زمان بسیار نزدیک را می‌بیند چرا که دیرنگام است که آینده‌شان شروع شده است یا در آستانه رسیدن به آینده به سر می‌برند. جوانانی که در تخیلاتشان در چند دهه گذشته به آینده‌ای امیدبخش، دل بسته بودند، اکنون میانسالانی‌اند که به «زمان آینده» رسیده‌اند بدون آنکه آن خیالات و رؤیایا محقق شده باشند. می‌توان خیال‌ها و امیدها را به هم گره زد و آنگاه اگر فرد به این نتیجه برسد که توفیقاتی که داشته قابل قبول نبوده است خود را در سلک شکست‌خوردگان تعریف می‌کند. این جمعیت شکست‌خورده میانسال، به یقین راوی قصه‌های خود برای نسل‌های جوان‌تر خواهد بود و اکنون که رو به سمت دنیای پیری دارد از درافتادن در آن امتناع می‌کند، از این رو می‌کوشد از تمایزهای فرصت خود برای ساختن زندگی بهتر بهره ببرد، اما این نسل (دهه پنجاهی و شصتی‌ها) هم‌زمان نسلی فداکار و جمع‌گرا پرورش یافته است و هنوز در تردید منافع فردی و جمعی به سر می‌برد. یکی از راهکارهای این نسل گسترش و تمدید جوانی است. برای میانسالانی که جوانی‌شان، هیچ‌گاه نیامده یا بی‌کیفیت بوده، از طریق تداوم تحصیلات و مجرد ماندن یا ازدواج سفید، حتی طلاق و رفتن سراغ تجربه‌های جدید مانند ورزش، آموزش سازهای موسیقی، یا سایر اشکال تجربه خارق‌العاده در سن میانسالی، در پی تمدید جوانی خود هستند.

ازاین رو برای میانسالان، فقدان چشم‌انداز و تصویری شکننده از آینده به مؤلفه مهمی تبدیل می‌شود. اگر همه این موارد را با بازاندیشی در گذشته -حدود چهل یا پنجاه ساله- قرار دهیم می‌توانیم انتظار خوانشی یأس‌آلود از جامعه ایرانی

داشته باشیم. برخی از تحقیقات کیفی به خوبی اشکالی از این ناکامی و ناامیدی را نشان داده‌اند (کلاهی ۱۴۰۰؛^{۱۲} و کشاورز ۱۳۹۸)^{۱۳} که بر مبنای آن، کوشش برای بازبانی امید بیشتر جنبه‌ای فردگرایانه و کوتاه‌مدت و در عین حال بسیار ابتدایی یافته است. در گزارشی با عنوان «تحول کیفی افکار عمومی در ایران» محسن گودرزی (۱۳۹۷) با تفسیر نظرسنجی‌ها در طول دهه ۹۰ از ذهنیتی جمعی پرده برداشت که در عین تعمیق نارضایتی و بی‌اعتمادی به حاکمان، بسیار از آینده هراسان و در عین حال ناامید است. بر مبنای این گزارش، ۹۰ درصد پاسخگویان گفته‌اند امیدی به بهتر شدن اوضاع ندارند.^{۱۴}

دوم آنکه، برای جمعیت میانسال گذشته معنادار می‌شود، چرا که حداقل سه یا چهار دهه از زندگی خود را پشت سر گذارده‌اند و می‌توانند به شکلی انتقادی در تاریخ و عملکرد خود و جامعه تأمل کنند. تجربه فرشته تاریخ مورد نظر بنیامین، برای تجربه نسل میانسال معنا می‌یابد و دقیقاً در حالی که به سمت پایان زندگی خود به سرعت به پیش می‌رود، (پایان برایش معنادار می‌شود) نگاهش به سمت گذشته است. برای جامعه‌ای که میانگین سنی‌اش بالای سی سال باشد به تعبیر کریستوفر بلس تبدیل به نسلی شده است که می‌تواند بر فرازی بایستد و به آنچه گذشته نام گرفته نگاه کند و می‌تواند از این خاطرات پراکنده و گذشته خود، کلیتی هرچند متزلزل بنا کند و از آن تصویری بسازد که قضاوت را ممکن کند و این گونه است که جامعه میانسال که

اینک بخش غالب جمعیت را دربر می‌گیرد نو می‌دانه به تأمل انتقادی در باب زندگی و عملکرد خود در جامعه می‌پردازد.

سوم، زمان حال برای این جمعیت به تعلیق درمی‌آید. اکنون به مثابه، این «لحظه حساس کنونی»، بر از تزلزل و تشویش است. به خصوص برای جمعیتی که چهل سال تورم و رکود را به خاطر دارد و همیشه در اضطراب زمان و عقب ماندن از آن به سر برده باشد. خصلت چنین جامعه‌ای این است که زمان حسرت‌ها زود فرامی‌رسد و «ناگهان چقدر زود دیر می‌شود». برای مثال وقتی به «۵ سال گذشته» می‌نگرد، همه چیز به خاطراتی

حسرت‌بار بدل می‌شود، به گونه‌ای که احساس می‌کند دهه‌ها از عمرشان گذشته است! چهارم آنکه، برخلاف جامعه جوان که همچنان

رادیکال و در جست‌وجوی آینده است، جامعه میانسال جهت‌گیری‌های محافظه‌کارانه‌تری را اتخاذ می‌کند، اما محافظه‌کاری‌اش را نباید زمانی که در شرایط اضطراب قرار می‌گیرد در تعارض با مفهوم شهروند عاصی گودرزی (۱۳۹۸)^{۱۵} قرار داد. جمعیت میانسال نیز شهروندی عاصی است بدون امید به آینده، عصبانی از چیزهایی که از دست داده است، بی‌اعتماد به مجریان جامعه، درگیر با هزاران مشکلات اجتماعی چون فقر، طلاق، اجاره‌نشینی، حاشیه‌نشینی، شکاف اقتصادی و نابرابری، اما این جمعیت میانسال با جمعیت جوان در لحظه پساآمانگرایانه به هم تلاقی می‌کنند. این زوال آرمان‌گرایی که در بدو امر از ریشه‌های سنی و جمعیت‌شناختی سرچشمه می‌گیرد در سطح اجتماعی، جامعه را با نوعی عقلانیت، حسابگری و دم‌غنیمت‌شماری روبه‌رو می‌کند. دو نسل جوان و میانسال در نداشتن چشم‌انداز نگاه برابری با یکدیگر دارند؛ زیرا میانسالان به گذشته نگاه می‌کنند که ببینند چه فرصت‌هایی را از دست داده‌اند، اما جوانان به آینده می‌نگرند برای دیدن فرصت‌هایی که از دست خواهند داد.

جمعیت ناراضی و عاصی میانسال به دلیل تعلقات مادی و خانوادگی‌اش و همین‌طور واقع‌گرایی‌اش ملاحظات بسیاری برای تبدیل نارضایتی به اعتراض دارد. اگرچه به لحاظ ذهنی با معترضان همدلی دارد، اما به لحاظ جسمی و عینی نمی‌تواند به‌سادگی بدان بپیوندد. این جمعیت (حدود ۳۶ میلیونی) به دلیل قلت سنش در لحظه انقلاب

و یک دهه پس از آن نیز تماشاگر (اغلب همدل) بوده است و اکنون نیز به دلیل کثرت سن و تعلقاتش، بیشتر تماشاگر (اغلب همدل) است. با این حال به‌خوبی می‌داند که انقلاب چه پیامدهایی دربر دارد. از این‌رو اعتراضاتش را ظرف یک دهه گذشته با کمترین هزینه به شکلی مسالمت‌آمیز به جلو برده است (به عنوان نمونه از طریق اعتراضات صنفی، بیانیه، گفت‌وگو با اصحاب قدرت، صندوق رأی، بوق زدن درون خودرو، لایک کردن و پست گذاشتن).

بنابراین جابه‌جایی ساخت جمعیت در ایران در گسترش ناامیدی و تعمیق نارضایتی از یک سو و تزریق عقلانیت در جنبش اعتراضی و کند کردن روند رادیکالیزه‌شدن اعتراضات از دیگر سو نقش دارد. علی‌رغم این توضیحات،

متغیر سن به‌تنهایی نمی‌تواند عاملی اجتماعی باثباتی برای تحلیل اعتراض باشد. اما وقتی در ساخت اجتماعی می‌نشیند تأثیر مهمی در شکل‌دهی به کیفیت جامعه ایفا می‌کند. از سویی دیگر همین متغیر، پیوندی پیچیده با مفهوم نسل و جنسیت، مهاجرت و سایر مؤلفه‌های اجتماعی دارد.

جابه‌جایی نسلی

به تعبیر مانهایم، یک نسل در برهه‌ای مشترک از سرنوشت جمعی مشارکت دارد و از طریق تمایل به شیوه رفتاری معین، خود را از نسل دیگر متمایز می‌کند. از سویی دیگر، هر نسل به تعبیر موژه (۱۳۹۹)^{۱۶} از طریق رخدادها و اتفاقات عظیم با نسل پیش از خود متمایز می‌شود در این رویدادهاست که (در اینجا اعتراضات اخیر) آشنایی و ملاقات با کلیت جامعه و تاریخ صورت می‌گیرد و یک نسل معنا و هویت خود را برمی‌سازد و ایزه‌های نسلی مشترک و ذهنیت نسلی خود را ایجاد می‌کند (بالس ۱۳۸۰).^{۱۷}

ما بدین دلیل از تحولات سنی شروع کردیم که بتوانیم روشن‌تر از نسل دهه ۸۰ و تفاوتش با نسل‌های قبل از خودش سخن بگویم. نسل دهه ۸۰ متمایز است؛ نه صرفاً به دلیل خصیصه‌های نسلی‌اش، بلکه به دلیل تاریخمندی که از آن برخوردار شده است. جامعه ایرانی در دهه ۱۴۰۰ با اولین نسلی روبه‌رو می‌شود که نوجوانی و جوانی‌اش را در یک جامعه میانسال که به سمت پیری می‌رود می‌گذراند و با پیرانی از نسل انقلاب سروکله می‌زند که اینک به لحاظ جمعیتی ۶۰ درصد کل جمعیت ایران نیستند و جامعه ۱۲ میلیونی متولد دهه ۸۰ که قرار است تا چند سال دیگر، اداره جمعیتی را بر عهده بگیرد که بیشترشان (در آن زمان دیگر جامعه‌ای پیر خواهیم بود) به لحاظ سنی به مراقبت نیاز دارند. با این حال، نسل آینده وقتی به سن کار می‌رسد، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها این خواهد بود که جامعه عظیم میانسال رو به پیری، به‌سادگی نمی‌خواهد از بازار کار و احتمالاً عرصه سیاست دست بکشد.

جابه‌جایی‌های نسلی در افق کوچک به همان پدیده‌های ده سال یک بار در میان عموم ارجاع دارد، اما در سطحی وسیع‌تر جابه‌جایی‌های نسلی می‌تواند تحولات عمیق‌تری را نشانه رود. برای مثال، نسل‌های دهه ۷۰ به بعد نه دوره خاتمی را تجربه کرده است و نه دوره‌های پیش از آن را، و نسل دهه ۸۰ فقط از دوره برج‌بام به بعد خاطره دارد؛ اما نسل میانسال علاوه بر اشتراکاتش با دهه‌های بعد از خود، تجربه برهه انقلاب، جنگ و اصلاحات را دارد. این تجربه‌ها قطعاً در جهت‌گیری‌های سیاسی اجتماعی هر نسل تأثیرگذار است. از این‌رو، نسل دهه ۸۰ به کل با ایزه‌های نسلی کاملاً متفاوتی پا به جهان

”
جمعیت ناراضی و عاصی میانسال به دلیل تعلقات مادی و خانوادگی‌اش و همین‌طور واقع‌گرایی‌اش ملاحظات بسیاری برای تبدیل نارضایتی به اعتراض دارد. اگرچه به لحاظ ذهنی با معترضان همدلی دارد، اما به لحاظ جسمی و عینی نمی‌تواند به‌سادگی بدان بپیوندد



گذاشته است، ذهنیت نسلی به کل متفاوتی دارد، به دلیل موقعیت سنی اش (جوان و نوجوان) محافظه کاری کمتری دارد، و مهم تر از همه این نسل در زمانی زندگی می کند که همان زمان آینده نسل انقلابی سال ۵۷ است. این همان زمانی است که «آینده نسل میانسال» با «حال نسل کنونی» تلاقی می کند و از نو به شکل انتقادی، خوانش پذیر می شود.

نسل دهه ۸۰ که اکنون در آستانه جوانی است، نه فرزند نهادهای رسمی مانند مدرسه و نه رسانه های رسمی چون تلویزیون دولتی است، بلکه نسل شبکه های اجتماعی است که زندگی اش را استوری و استوری اش را زندگی می کند! همه چیز برای او با سرعت تعریف شده است. در توصیف این نسل آمده است که حتی زمان پست گذاشتن عکس ها در اینستاگرام برای آن ها به کندی می گذرد، از این رو تصاویر ویدئویی در ریلز را ترجیح می دهد. از سویی دیگر، نسل شبکه های اجتماعی در فضایی افقی تر نسبت به فضای سلسله مراتبی جامعه پیشاشبکه ای بزرگ شده است؛ از این مرزهایی که در جامعه پیشین (برای مثال جنسیتی و جنسی) برایشان مهم بوده است، در اینجا اهمیت چندانی ندارد. این نسل اگرچه وطن برایش موجودیت و معنا دارد، اما قلمروهای جدیدی را برای خود تعریف کرده است که مستلزم کنار نهادن محدودیت های دولت-ملت است.

فاکتور متمایزکننده بعدی نسبتی است که با جهان سنتی و مذهبی برقرار می کند. اگرچه تحقیقات جامعی در این خصوص انجام نشده است، اما می توان بیان کرد که نسبتش با مذهب به کل با جهان پیشینیان متفاوت است و تا اندازه زیادی پرسشگرانه با آن روبه رو می شود. عباس عیدی (۱۳۹۶) در کتاب تحول نام گذاری کودکان،^{۱۸} به ما نشان داده است اولین جایی که این نسل با ما متمایز می شوند نام های کاملاً متفاوتی (سکولار شدن نام ها) است که با خود حمل می کنند. عمده اسم هایی که این ها در شناسنامه خود دارند

اسامی جدید و نوظهوری است که به کل با اسامی چند دهه قبل متفاوت است. بخشی از این تفاوت از خواست خانواده های آن ها برمی خیزد که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

در سال ۹۹ در پی انجام تحقیقی در زمینه گفت و گوی نسلی برآمدیم و هدف ما مطالعه و تحلیل روی نقاط تعارض و منازعه میان نسل ها بود. با تحولات اخیر متوجه شدیم در برهه هایی این چنینی، مسئله از مشکل نسلی فراتر می رود و نسل های مختلف گویا در چنین موقعیتی به توافقی نانوشته می رسند. مسئله گفت و گو نباید صرفاً میان نسل ها بلکه باید بالاتر از آن میان جامعه با ساختار حاکمیت صورت گیرد. با این حال آن تحقیق نشان داد که همواره کلیشه های نسلی و بدبینی نسل های قدیمی تر به نسل های جدیدتر وجود داشته است. در نتیجه مختصات منفی ای که در زمینه نسل نوظهور گفته می شود، بیشتر از نگرانی های نسل گذشته برمی خیزد تا واقعیات موجود. آن کلیشه ها چه بودند؟ نسل دهه ۷۰ و ۸۰ بیشتر توسط نسل های قبل با عنوان بی قید و بی هدف و بی آرمان و خودمدار شناخته می شدند. آنان بیشتر نسل خانواده های تک فرزند و تک والد به حساب می آمدند، اما خودشان وقتی از زندگی می گفتند نفس زندگی و اکنونیت را هدف قرار داده بودند.^{۱۹} آن ها مطالبه گران چیزهای معمولی اند! و برای همه این «چیزهای معمولی خصوصی شده»،^{۲۰} حاضرند هزینه دهند.

برای این نسل آزادی و حریم خصوصی جایگاه ویژه ای دارد. نسل اتاق خواب های خصوصی و گوشه های هوشمندی که این فضای خصوصی را تعمیق بخشیده است، اما این نسل هنوز جوان تر از آن بود که برایش مسئولیت اجتماعی و حساسیت به امر اجتماعی و سیاسی قائل شویم. پس چه تحولاتی دانش آموزان و نوجوانان را به مرکز اتفاقات بدل کرد؟ آیا چیزی جز آزادی نسبی درون خانواده و فضای نسبتاً بسته بیرون بوده است؟ در دهه های پیشین، فرزندان (والدین نسل دهه هشتادی) برای رهایی از فضای کنترلی

خانه به بیرون پناه می بردند. در هر صورت بیرون علی رغم محدودیت ها برایشان جایی برای رهایی داشت (کافی شاپ، کوه، سفر، سینما، دانشگاه و خیابان همه فضای رهایی بودند) از این طریق، فضاهای بیرون با آنچه جنبش آرام نام گرفته است به تدریج بازتر می شد، اما با «والدین شدن دهه پنجاهی ها و شصتی ها»، و ورود گوشه های هوشمند درون اتاق خواب ها، فضای خانه میزان آزادی اش از فضای بیرون بیشتر شد. این گونه فرزندان دهه هشتادی، خانه را (علی رغم مشکلات نسلی بر جای مانده با والدین) امن تر یافتند، چرا که خانواده ها (در مقایسه با دولت و نهادهای انضباطی) بیشتر با فرزندان شان کنار می آمدند و در برابر فشار مدرسه و دولت بر سر سبک زندگی از خود استقامت نشان می دادند. این تنش میان دو جهان زیست، امکان مواجهه و مقاومت فعالانه تر در برابر محدودیت های دولتی را بیشتر کرده است.

با این حال ممکن است گفته شود که این نسل آگاهی سیاسی اندکی دارد، در جهان بازی اینترنتی، اجتماعی شده است، اما در طول دو ماه گذشته آنان به اندازه چند سال آگاهی سیاسی کسب کرده اند، با گروه های مرجع، شخصیت های سنتی و قدیمی آشنا شده اند. شبکه های اجتماعی سرعت بلوغ سیاسی شان را افزایش داد. برخلاف تصور، هیجانانگیزان را بر مداری از عقلانیت و مقایسه میان اخبار درست و نادرست سوق داده اند، سواد فرهنگی و سیاسی بالایی پیدا کرده و شروع به شناختن افراد و شخصیت ها و رویدادهای تاریخی کرده اند. این نسل جزو نادر نسل هایی است که بلوغ جنسی اش با بلوغ سیاسی اش همراه بوده است و از طریق این «بلوغ جنسی سیاسی شده» مناقشات جنسی و جنسیتی را در کانون اعتراضات آورده است. با این حال ما با نسلی روبه رویم که در حال ساخته شدن است و به نظر می رسد بر اساس تجربیاتی که کسب کرده است، در مقایسه با دو نسل پیش، از توان های بیشتری برای بازسازی جامعه برخوردار باشد.

در طول سال های دهه ۹۰، جنبش زندگی روزمره از سطحی فردی به سطحی جماعتی ارتقا یافت. اتفاقاتی معمولی به شکل جمعی رخ داد که از نظر ناظران رسمی بسیار عجیب می نمود، مانند آب بازی دختران و پسران در پارک ایران زمین کرج (۱۳۹۲)، تشیع جنازه مرتضی پاشایی (۱۳۹۳)، تجمع مقابل کوروش مال تهران و مرکز خرید آرمان در مشهد (۱۳۹۵)، اتاکوهای مقیم ایران و اجتماعات آنلاین شان (انتهای دهه ۹۰)^{۲۱} تا اسکیت بازی دختران و پسران در شیراز (۱۴۰۱)، این همه نشانه امری بزرگ تر بود که در راه است. این وجوه فرهنگی جماعت هایی که به واسطه جوانان به کمک شبکه های اجتماعی

گوشی‌های هوشمند، ساماندهی می‌شد بدون در نظر گرفتن مؤلفه جنسیت چیزی کم دارد. همه این جماعت‌های فرهنگی که از خصائص پیش‌بینی‌ناپذیری، فقدان رهبری، معطوف به امر معمولی در زندگی، منعطف بودن، شبکه‌ای بودن، جوان بودن، شکستن مرزهای جنسیتی برخوردار بودند در جنبش فرهنگی - اجتماعی ۱۴۰۱ شکل ارتقایافته خود را خلق کرده است.

جابه‌جایی جنسیتی

در دو دهه گذشته تحولات زیادی در حوزه جنسیت در ایران رقم خورده است که مؤلفه جنسیت را به یکی از مهم‌ترین عوامل تبیین‌کننده جامعه جدید تبدیل کرده است. کتاب مواجهات نسلی و ثبات سیاسی در ایران معاصر (صمیم ۱۳۹۹ ص ۲۲۱) نشان داده چگونه مطالبات نسلی بر دوش مطالبات جنسیتی سوار شده است نه تنها شاهد نسل جنسیتی شده هستیم، بلکه جنسیت به عنوان عامل تعیین‌بخش درون هرگونه مؤلفه اجتماعی دیگر نیز رخنه کرده است.

در ابتدای دهه ۱۳۸۰، برای اولین بار نسبت جنسی به نفع زنان در دانشگاه تغییر یافته است؛ میزان تحصیلات زنان در جامعه افزایش یافته است، همین‌طور زنان به دلیل ارتقای منزلتی، حضور اجتماعی پررنگی در جامعه داشته‌اند (نگاه کنید به فاضلی، زنانه شدن شهر ۱۳۹۶)، ساخت قدرت در خانواده به کل متوازن‌تر و دموکراتیک‌تر شده، از این‌رو، سهم فرزندان و زنان در خانواده بیشتر شده است. تحقیق ما در عرصه فرهنگ خرید نشان داد (نگاه کنید به مگامال‌ها و مجتمع‌های بزرگ تجاری در تهران، ۱۴۰۰) که با افزایش

سن زوجین، توزیع قدرت در خانواده امکان بیشتری پیدا کرده است. به خصوص در زمینه مدیریت مالی خانواده، زنان نقش بیشتری یافته‌اند.

از بعدی دیگر، با پدیده فرهنگی «زنان تحصیلکرده خانه‌دار» و همچنین «زنان تک‌زیست» روبه‌رو شدیم. دو پدیده کاملاً مجزا، یکی بیشتر تحصیلکرده‌های غیرشاغل را دربر می‌گیرد و دیگری (تک‌زیستان) تحصیلکرده‌های عمدتاً شاغل. هر دو به نوعی شکل‌بندی حضور زنان در جامعه و مطالباتشان را در طول چند دهه اخیر تغییر داده است.

تغییر ساختار خانواده نیز بسیاری جدی است. ما با انواع خانواده‌های تک‌فرزند، تک‌والد، و

تک‌زیست روبه‌رویم. ۳۳ درصد خانواده‌ها در ایران دارای یک فرزند هستند، ۷ درصد تک‌والد، ۹ درصد تک‌زیست که بخش عمده‌شان را (۶۶ درصد) زنان تشکیل می‌دهند که مجموع آمارشان فعلاً نزدیک به ۶ میلیون نفر می‌رسد. بر اساس یکی از آخرین پیمایش‌های ملی در سال ۹۹، ۶۰ درصد جوانان به «تهازیستی» گرایش داشته‌اند. این امر نشان می‌دهد که چرا میانگین سن ازدواج افزایش یافته است، در حال حاضر، ۱۳ میلیون مجرد در سن ازدواج داریم. در شهرهای بزرگ میانگین سن ازدواج زنان تا ۲۷ سال و برای مردان بالای ۳۰ سال گزارش شده است. بخش قابل توجهی از تک‌زیستان و سپاه مجردان همان میانسالانی‌اند که سیاست تعویق جوانی را که بالاتر اشاره کردیم در پیش گرفتند. مطالعه ما (۱۳۹۹) ۳۰ درصد از زمینه تهازیستی زنان تهرانی (میانسالان مجرد) نشان داد یکی از مهم‌ترین دغدغه آن‌ها استقلال و اختیار در سبک زندگی است. آن‌ها دلسوز خانواده‌شان هستند، اما ترجیح می‌دهند که مستقل از آن‌ها زندگی کنند و خانواده‌ها نیز آن را بپذیرفته‌اند. بسیاری از مطالبات زنان برخاسته از تحول در سبک زندگی است. با این حال، چیزی که برای نسل جدید و ازجمله زنان امری بدیهی است برای نسل مسلط، امری متصلب و غیرقابل تغییر است.

در تحلیل جنسیتی اعتراضات اخیر، عرصه فرهنگ و جامعه باید در کنار عرصه سیاست و بازار کار قرار داده شود. آنچه مسئله سنی و نسلی و جنسیتی شرح داده شده را به هم متصل می‌کند، مطالبه اعظم برای رفع تبعیض و نابرابری در کنار مطالبه فرهنگی به رسمیت شناخته شدن است.

همان‌طور که گفتیم جامعه، زنان مجردی را پرورش داده است که تحصیلات دانشگاهی دارند و تا اندازه زیادی امکان استقلال از خانواده‌های خود را پیدا کردند. با این حال، طبق داده‌های مرکز آمار ایران از میان جمعیت شاغل در کشور فقط ۱۸ درصد جمعیت شاغلان را زنان تشکیل می‌دهند (۱۹.۴۶ میلیون مرد و ۴.۳۴ میلیون زن در ایران شاغل‌اند) از سوی دیگر تنها ۱۰ درصد زنان در سن کار، شغل دارند. نابرابری جنسیتی در عرصه کار نشان می‌دهد اوضاع بیکاری در میان زنان

تحصیل‌کرده ۲/۵ برابر مردان است. در عرصه سیاست اوضاع از این هم بدتر است. برای مثال

در پارلمان در بهترین حالت زنان ۶ درصد کل نمایندگان را تشکیل می‌دهند. بگذریم از این نکته که آنان اساساً نمی‌توانند بسیاری از مشاغل مهم سیاسی را تصور کنند.

روشن است با این همه تحولات پیش‌رونده که در وضعیت زنان رخ داده، عرصه بازار کار و عرصه سیاست تغییر نکرده است. هرچه خانواده ساختن زنانه‌تر یافته، مردانگی بازار و سیاست برجسته‌تر شده است. ظرف چند دهه، ذهنیتی جدید و منعطف و دموکراتیک‌تر در کلیت جامعه (افراد و نهاد خانواده) ایجاد شده است که اینک عدم همخوانی‌اش با ساختارهای پیر و کهنه در دو عرصه دیگر آشکار شده است. شکاف اساسی میان خانواده و جامعه از یک سو و بازار و سیاست از سوی دیگر قصه اعتراضات را برای ما شرح می‌دهد. بدین معنا اعتراضات زنان نباید صرفاً به مسئله پوشش تقلیل داده شود، اگرچه مسائل اقتصادی و سیاست نیز نباید مانع دیدن مناقشه مهم بر سر پوشش و سبک زندگی و آزادی‌های مدنی زنان قرار گیرد. پدیده‌ها به هم وابسته‌اند و بر هم تأثیر هم‌افزا دارند.

جابه‌جایی جمعیتی

در کنار مؤلفه‌هایی که ساختار سنی و نسلی و جنسیتی در شکل‌گیری جامعه جدید ایجاد کرده است جابه‌جایی‌های عظیم جمعیتی هم نقش مهمی داشته‌اند. دو شکل کلی از جابه‌جایی؛ یعنی داخلی و خارجی را می‌توان از هم تفکیک کرد که در نهایت هم برخاسته از نارضایتی‌هایی و همچنین منتج به نارضایتی‌هایی بیشتر شده است.

در طول دو دهه گذشته حجم عظیمی از جمعیت روستاها و شهرهای کوچک به کلانشهرها روی آوردند. مهاجرت از کلانشهرها به حاشیه‌ها و از شهرستان‌ها و روستاها به حاشیه‌های شهرها شکل دیگری از موقیعت در حاشیه بودن و پا درهوا بودن را پدید آورده است. فشارهای مهاجرتی در کنار تورم مستمر و گرانی سکونت در کلانشهرها منجر به سکنی‌گزینی در اشکال متفاوت از جمله در شهرهای اقماری و روستاهای اطراف کلانشهر شده است. سرریز جمعیت، شکل روستاهای ما را به کل متحول کرده است. برای نمونه، بیش از ۳۰ روستای بالای ۵ هزار نفر ساکن در استان تهران داریم که در مجموع جمعیتی بالغ بر ۳۳۲ هزار نفر را دربر می‌گیرد. این جمعیت در مقیاس شهری برابر است با جمعیت شهرری یا شهر کاشان و بزرگ‌تر از حدود ۳۰۰ شهر ایران است. از دیگر سو، ۱۳ شهر اقماری در اطراف تهران وجود دارد که در مجموع حداقل ۴ میلیون جمعیت را در خود قرار داده است. اغلب این روستاها و شهرهای اقماری به‌طورکلی از تهران ارتقا می‌کنند و به لحاظ اشتغال و فراغت به تهران وابسته‌اند و در مجموع از نارضایتی نسبت به امکانات زندگی و تأسیسات شهری و نابرابری‌های مرکز-پیرامون رنج می‌برند.

در اینجا داستان شهرهای چون اسلام شهر و کرج و شهریار که در این محاسبه نیامده است جداست. این اتفاق برای بیش از ده شهر ایران که بالای یک میلیون جمعیت دارد رخ داده است. حاشیه‌های این شهرها تقریباً با جمعیتی که درون شهرهاست برابری می‌کند یا به سرعت در حال پیشروی است. این حجم جمعیت عظیمی که بی‌شکل و بی‌قرار در گردش‌اند برای شغلی باثبات، هویتی منسجم و شرایط زندگی بهتر، موج عظیمی از نارضایتی را درون خود پرورش داده‌اند. جمعیتی ناراضی که تصور از حاشیه بودن را در مقایسه با چند دهه گذشته تغییر دادند، لشکر تحصیل‌کرده بیکاری که در انتظار زمینه بروز نارضایتی‌ها به اشکال متفاوت اعتراضی است. حاشیه بزرگ کلانشهرها مجموعه‌ای نامتجانس از نیروها را در کنار یکدیگر جای داده است. در این میان از تحصیل‌کرده‌های شهرهای کوچک مهاجر که عمدتاً جوان هستند گرفته تا افرادی از فروطبقه‌های مهاجر که نه تحصیلات و نه شغل دارند تا مهاجران شاغلی که به واسطه تورم از مراکز کلانشهرها رانده شدند و به اقمار پیوستند. رساله دکترای نیلوفر باغبان‌مشیری با عنوان «تجربه بیگانگی در فضای شهری تهران» (۱۴۰۱) بخش کوچکی از این جامعه را مطالعه کرده است. او نشان داده که چگونه زمان برای همه این‌ها بسیار کوتاه و فشرده شده است. از این‌رو برای بقا نیازمند اقداماتی فوری هستند، مرگ و بیماری برایشان بسیار دم‌دستی و امید مفهومی غیرقابل تصور است و تنها چیزی که آن‌ها را به زندگی تشویق می‌کند انتظار است! همین انتظار آن روی سکه کلانشهرها را مستعد خیزشی عظیم کرده است. از سویی دیگر، جمعیت قابل توجهی به تدریج ظرف چهار دهه از ایران پساانقلابی خارج شدند (آمارهای قطعی و معتبری وجود ندارد اما برخی سایت‌ها از ۸ تا ۱۲ میلیون مهاجر ایرانی را گزارش کرده‌اند). آنان در دوره‌های مختلف بحران‌های سیاسی و اقتصادی، دانشگاه، خانه، شغل و تعلقات عاطفی خود را با ناراحتی رها کردند و راه مهاجرت را انتخاب کردند. مهاجران عظیمی از نسل‌های تحصیل‌کرده

و ناراضی از وضعیت موجود، در طول سال‌ها کوشیدند تصویری از وطن مورد انتظار خود را مستمر در ذهن خود بازسازی کنند، با مهاجران دیگر در غربت به گفت‌وگو بنشینند، ارتباط خود را با ساکنان وطن یعنی دوستان و خویشان خود

حفظ کنند. این نکته وقتی مهم می‌شود که به تحقیقات جامعه‌شناسان در مورد اینکه حتی تحصیل در خارج از ایران به‌عنوان راهی برای مهاجرت در نظر گرفته شده توجه شود. در مقاله «سودای مهاجرت» (۱۳۹۸) محققان نشان دادند که چگونه مهاجرت به‌صورت یک امکان ذهنی در ایران تصویر یک پادآرمانشهر ایرانی را در برابر آرمانشهر غربی قرار داده است.^{۲۴} در این خصوص چیزی که باید جدی گرفته شود مهاجرت ذهنی فرزندان دهه ۹۰ یا بدو تولد است که با تحولات نام‌گذاری فرزندان که کمی جلوتر از آن سخن گفتیم بی‌ارتباط نیست. داستان از این قرار است که در یکی دو دهه اخیر طبقات متوسط فرزندان خود را در کشورهای اروپایی و امریکایی به دنیا می‌آورند و اسامی خنثی و متناسب با محل تولد در کشور خارجی برمی‌گزینند، چرا که فرزندان‌شان را از بدو تولد ساکن سرزمینی غیر از ایران تصور می‌کنند. از این‌رو رابطه مهاجرت و ناامیدی باید جدی گرفته شود. این والدین حتی برای چند دهه دیگر نیز کورسویی از امید در کشور نمی‌بینند.

حمید نفیسی در ساخته شدن فرهنگ‌های در تبعید: کانال‌های تلویزیونی ایرانی در لس‌آنجلس^{۲۵} نشان داد که چگونه تلویزیون در تبعید با تولید و پخش سریال‌ها و فیلم‌فارسی‌ها و همین‌طور موسیقی لس‌آنجلسی راهی برای پر کردن این شکاف برای نسل مهاجر انقلاب ۵۷ برآمده بود، اما اینک، نسل مهاجر جدید نمی‌خواهد از بازنمایی‌های تصویری پیش‌ساخته استفاده کند، می‌خواهد

خودش در خلق تصویر سهم باشد. تفاوت این است که این‌ها دیگر نسل تلویزیون نیستند، بلکه در عصر شبکه‌های اجتماعی زندگی می‌کنند که مایل‌اند با جامعه مادری خود در تعامل مستقیم باشند.

مهاجران به‌عنوان مجموعه‌ای نامتجانس به این آگاهی رسیده‌اند که در یک چیز مشترک‌اند: یعنی آوارگی. آنان به‌خوبی دریافته‌اند مهاجرت در حکم نوعی تبعید است و به‌منظور کاستن رنج تبعید انتظار را ایدئولوژی خود می‌سازند، از این‌رو تمایل به شرکت در

اعتراضات در آن‌ها فروزی می‌گیرد. از سوی دیگر، فرزندان نسل‌های مهاجر که هرگز ایران را ندیده‌اند از طریق مشارکت در اعتراضات هویت ترک‌خورده خود را بازسازی می‌کنند. مهاجران مانند روحی سرگردان همچنان در سرزمین

”
مهاجران به‌عنوان
مجموعه‌ای نامتجانس به
این آگاهی رسیده‌اند که
در یک چیز مشترک‌اند:
یعنی آوارگی. آنان
به‌خوبی دریافته‌اند
مهاجرت در حکم نوعی
تبعید است و به‌منظور
کاستن رنج تبعید
انتظار را ایدئولوژی خود
می‌سازند، از این‌رو تمایل
به شرکت در اعتراضات
در آن‌ها فروزی می‌گیرد

مادری خود حضور دارند، این گونه است که آنان نیز به‌مثابه نیروی مؤثر برای تغییر وضع موجود عمل می‌کنند. آنچه هر دو جبهه جمعیتی مهاجر (مهاجران حاشیه کلانشهرها و مهاجران برون‌مرزی) را به هم متصل نگاه می‌دارد همین مفهوم انتظار است.

جابه‌جایی در گروه‌های مرجع در جامعه شبکه‌ای شده

مؤلفه‌هایی چون تحولات سنی، نسلی، جنسیتی و جمعیتی تماماً در بستر جامعه شبکه‌ای صورت‌بندی جدیدی را ممکن کرده‌اند. از دهه ۹۰ شمسی بدین‌سو، ایران نیز همانند بسیاری از کشورها، وارد قلمرویی جدید به نام جامعه شبکه‌ای شده است. منطق چنین جامعه‌ای با شکلی بسیار پیچیده از سازمان‌دهی و مدیریت سروکار دارد. قدرت یافتن شبکه‌های اجتماعی و برآمدن شکل جدید پیوندهای اجتماعی، دولت‌ها را که عمدتاً با ساختار عمودی و سلسله‌مراتبی کار می‌کنند به شگفتی واداشته است، درحالی‌که مناسبات اجتماعی درون شبکه‌های اجتماعی، مسطح‌تر و افقی بوده است و رهبران جدید درون آن ظهور کردند که با مناسباتی جدید با پیروان خود مواجه می‌شدند. ما ظرف یک دهه گذشته شاهد چرخشی مردمی^{۲۶} بودیم که رویت‌پذیری آدم‌های معمولی را بیشتر کرده است. هم مردم سبک زندگی و هویت دلخواه خود را حداقل فراتر از خواست مرزهای دولت-ملت‌ها برمی‌سازند و هم شخصیت‌های مرجع نوظهوری در برابر آنان ظهور کرده‌اند.

در ایران، به لحاظ کمی فقط درون شبکه‌های اینستاگرام و واتساپ و تلگرام هریک به‌تهایی به‌طور میانگین ۴۵ میلیون کاربر فعال وجود دارد. بر اساس گزارش بازار فروشگاه‌های اینستاگرامی و صنعت تجارت اجتماعی ۱۴۰۱ ضریب نفوذ شبکه اجتماعی در ایران ۷۱ درصد بوده است. این به معنای ورود ایران به جامعه‌ای کاملاً جدید است که قدرت اطلاع‌رسانی و اطلاعات از اختیار دولت‌ها خارج شده است. در چنین وضعیتی از پیچیدگی روابط و مناسبات میان افراد و گروه‌ها، نقش اشخاص مشهور و سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرها که درون آن تولید می‌شوند بسیار حیاتی می‌شود. نسل‌های جدید درون جامعه شبکه‌ای علائق خود را سامان می‌دهند و رهبران عقیده خود را پیدا می‌کنند و هرچه بیشتر از رسانه‌های رسمی فاصله می‌گیرند.

تحولاتی که عمدتاً به ظهور شبکه‌های اجتماعی و مردمی‌تر شدن رسانه منجر شده است، نه تنها نقش گروه‌های مرجع سنتی را کم‌رنگ کرده است، بلکه اعتبار رسانه‌های سنتی و به‌خصوص تلویزیون دولتی در ایران را به چالش کشیده است. در موج سوم ارزش‌ها و نگرش‌ها در سال ۱۳۹۴ لیستی از گروه‌های مرجع برای افراد فهرست شده است که



در میان آن فقط خانواده توانسته بود آن هم تنها به میزان ۳۸ درصد در فرد تأثیرگذار باشد. همه اشکال شناخته شده گروه‌های مرجع، نقش چندانی در تصمیم‌گیری‌های فرد در مسائل سیاسی و موضوعات مهم نداشته‌اند. با توجه به فاصله زیادی که از سال ۹۴ به این سو داریم و اضافه شدن نسل دهه هشتادی‌ها، اضمحلال نقش گروه‌های مرجع سنتی بیشتر خود را نشان خواهد داد.

نتیجه‌گیری

جریان‌های اعتراضی در ایران پس‌انقلاب از دو لایه درهم‌تنیده کلی در جامعه برخوردار است: یک لایه از آن را تحقیقات پیمایشی ظرف چند دهه گذشته به‌خوبی آشکار کردند که خود را بیشتر در دو سطح مشکلات اقتصادی (بیکاری، مسکن و تورم) و سطح مشکلات اجتماعی (بی‌اعتمادی، دروغ‌گویی، ریاکاری و چاپلوسی و به‌طورکلی تضعیف ارزش‌های اخلاقی) نشان داده است. لایه دیگری وجود دارد که بیشتر فرهنگی است و با سبک زندگی و آزادی‌های شخصی همراه است و به‌طورکلی می‌توان آن را با به رسمیت شناختن چیزهای معمولی (از چیز خوردن، قدم زدن، کنسرت یا ورزشگاه رفتن) بیان کرد. این قبیل مطالعات بیشتر در تحقیقات کیفی به‌طور خاص در عرصه مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان و مطالعات جوانان دنبال شده است. در این نوشتار در کنار نشان دادن تعمیق اعتراضات در لایه اول نشان دادیم که شکلی از اعتراضات کمتر جدی گرفته شده نیز همواره وجود داشته است و مسیری متفاوت را از دل جنبش زندگی روزمره در طول چندین دهه گذشته است. این اعتراض یا مقاومت، در نام‌گذاری‌ها، شکل مسافرت، نحوه لباس پوشیدن، آرایش، نحوه اجتماع و حضور در مکان‌های مشخص، نوع و شکل مصرف رسانه‌ها، همواره توسط جمعیت‌های معترض تبلور یافته است؛ اما از دهه ۹۰ این اشکال از جنبه‌های فردگرایانه‌تر به شکل جماعت‌های فرهنگی تبدیل شد و در دهه ۱۴۰۰ از طریق تلاقی با نارضایتی‌های لایه اول نمودی آشکارا سیاسی یافت.

مرگ مهسا امینی صرفاً جرقه‌ای بود برای پیوند زدن این دو لایه به کمک مو و بدن زنانه. بدین ترتیب، لایه‌های آشکار اعتراضات؛ یعنی اقتصادی و نظم سیاسی با لایه‌های پنهان‌تر آن؛ یعنی آزادی چگونه بودن و چگونه زیستن ذیل سایه مهسا امینی با یکدیگر ملاقات کردند. موی زن که همواره محل چالش‌آلود بنیادین فرهنگ مذهبی در ایران بوده، اینک توانسته است به‌مثابه پلی میان شکاف‌های اجتماعی چون سنی، نسلی، جنسیتی و قومیتی و مذهبی عمل کند و نوعی مفصل‌بندی میان آن‌ها را ممکن کرده که ضمن حفظ ترک‌های میانشان، بدان‌ها انسجام و اتصال موقتی دهد.

مو و بدن زنانه، در عین حال مبنای محکمی برای ایجاد هراس اخلاقی در روایت‌های رسمی از اعتراضات اخیر بوده است. بر مبنای این هراس اخلاقی، معترضین دارای خصایصی چون اعتیاد به الکل و مواد مخدر، برهنگی و فساد اخلاقی، فرزند طلاق و دارای مشکلات هیجانی و آلت دست شیاطین رسانه‌ای دشمن هستند. هراس اخلاقی در شرایط ترک برداشتن دیوار هژمونی به دلایل جابه‌جایی‌های پنج‌گانه‌ای که ذکر کردم تأثیر محدودی در جامعه گذشته است. اینک، جابه‌جایی‌های عظیمی که در دو دهه اخیر در ایران شاهد بودیم ضرورت تحولات بنیادین در عرصه سیاسی را اجتناب‌ناپذیر کرده است. درست است که ایدئولوژی منسجمی هنوز در فرآیند جنبش اجتماعی متأخر ظهور نکرده، اما بی‌احتیاطی است که اگر آن را فاقد هیچ گونه نظام ارزشی و ایدئولوژیکی تصور کنیم. شعارهایی که در این اعتراضات سر داده شده است و مهم‌ترینشان زن، زندگی و آزادی بر وجه ایجابی (آرزوی یک زندگی معمولی) و عناصری چون فقدان چشم‌انداز و امید و نارضایتی از فساد گسترده، احساس تبعیض، دیده نشدن، خود به‌مثابه وجه سلبی آن عمل کرده است. این عناصر متکثر، به‌مثابه سیمانی میان جمعیت متفاوت ناراضیان (طبقات اجتماعی و گروه‌های به ظاهر متعارض) نقشی پیونددهنده داشته و توانسته است به سمت ایجاد بلوک تاریخی قدرتمندی گام بردارد. ■

پی‌نوشت:

1. progressive
۲. شهبایی (۱۳۸۹) در کتاب صنعت-فرهنگ ظاهرآری و زیباسازی بدن در ایران نشان داده است که چگونه مصرف لوازم آرایشی در بین خانواده‌های شهری در دهه ۸۰ گسترش یافته است.
۳. دفتر طرح‌های ملی (۱۳۸۰). یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ویرایش اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. فروپاشی اجتماعی، ماهنامه آفتاب، سال ۱۳۸۱، دوره ۱، شماره ۱۹.
۵. دفتر طرح‌های ملی و مرکز ملی رصد اجتماعی (۱۳۹۵). پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، گزارش کشوری،

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. آینده‌پژوهی سال ۱۳۹۷، گزارش آینده‌بان، <http://www.ayandeban.ir>

7. age shift
8. Generational shift
9. Gender shift
10. Population shift
11. Reference group shift
۱۲. کلاهی، محمدرضا (۱۴۰۰) زمینه‌مندی و زمینه‌زدودگی آموزش عالی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۳. کشاورز، خدیجه، (۱۳۹۸) امید و ناامیدی در میان دانشجویان: مورد مطالعه دانشگاه‌های دولتی شهر تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۴. گودرزی، محسن (۱۳۹۷) تحول کیفی افکار عمومی در ایران، تفسیر یافته‌های نظرسنجی، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۵. گودرزی، محسن، «شهروند عاصی و احتمالات آینده»، ماهنامه اندیشه پویا، شماره ۶۳، آذر و دی ۹۸، صص ۴۷ تا ۵۰.
۱۶. موزه، ژرار (۱۳۹۹) دوره‌های نسلی و نسل‌ها، ترجمه حمیدرضا قلی‌پور، انتشارات شیرازه.
۱۷. بالس، کریستوفر (۱۳۸۰) ذهنیت نسلی، ترجمه حسین پاینده، فصلنامه ارغون، شماره ۱۹.
۱۸. تحول نام‌گذاری کودکان تهرانی: ۱۳۹۴-۱۳۷۵، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۹. تحقیق گفت‌وگوی بین نسلی در جامعه ایران، با تأکید بر مسائل زنان، دختران و خانواده، در سال ۹۹ در انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات انجام داده‌ایم.
20. Personalized
۲۱. طرفداران سرسخت انیمه‌ها و مانگا (داستان مصور ژاپنی).
۲۲. مصمم، رضا ۱۳۹۹ مواجهات نسلی و ثبات سیاسی در ایران معاصر، پژوهشکده مطالعات راهبردی
۲۳. نگاه کنید به مقاله «دلایل و زمینه‌های تهاجمی زنان تهران: خانه‌ای از آن خود»، دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، دوره ۱۱ شماره ۲.
۲۴. نگاه کنید به امید آسایش و همکاران، ۱۳۹۸، «سودای مهاجرت: میل به مهاجرت و تصویر ذهنی از غرب»، فصلنامه مطالعات فرهنگی و اجتماعی شماره ۵۷.
۲۵. نفیسی، حمید (۱۳۸۲) ساخته شدن فرهنگ‌های در تبعید: کانال‌های تلویزیونی ایرانی در لس‌آنجلس، در کتاب مطالعات فرهنگی، ویراسته سایمون دیورینگ، ترجمه نیما ملک‌محمدی و شهریار وقفی‌پور.
26. The 'demotic turn'
۲۷. این نوشتار دل‌مشغول توضیح شرایط ظهور چنین رویدادی بوده است، تحلیل شکل قوام‌یافته این جنبش، سازمان‌دهی درونی و تحلیل فرآیندی و پیامدی آن و همچنین نگاهی انتقادی بدان، نیازمند فاصله‌گیری زمانی بیشتری از آن است.